

مضامین شعر مولانا اصغر علی روحی

دکتر ناهید کوثر

گروه فارسی، دانشکده بانوان کوئین ماری، لاهور

چکیده:

مولانا اصغر علی روحی، شاعر برجسته فارسی در شبه قاره در دوره استعمار انگلیسی است، مثل سعدی و رومی ادبیات فارسی را برگ و بار بخشید. به زبان و ادبیات عربی و فارسی چیرگی تمام داشت و به هر دو زبان شعر می سرود، در شعر فارسی پیرو سبک متقدمان است. استاد وی در قصیده مُسلم است. قصاید وی، چه از نظر قالب و چه از لحاظ محتوای، به اندازه ای قوی است که او را بدون تردید می توان بزرگ ترین قصیده سرای شبه قاره بعد از خسرو، فیضی، بیدل و غالب نامید. مهم ترین موضوعات کلیات روحی، مطالب دینی و مذهبی، اخلاقی، عرفانی، و جز آن است.

واژه های کلیدی: مولانا اصغر علی روحی، شاعر فارسی گوی در دوره استعمار انگلیسی، مهم ترین موضوعات شعرش: مطالب دینی، مذهبی، اخلاقی، عرفانی.

”مولانا اصغر علی روحی، بعد از اقبال، بزرگ‌ترین شاعر فارسی‌گوی شبه‌قاره در دورهٔ استکبار انگلیسی است... چنانکه سعدی و رومی که پرورش یافتگان مهد فرهنگی اسلامی دورهٔ پیشین بودند و در دورهٔ بعدی تاتاریان تاراجگر بزرگ و بار آورده بودند، همچنان مولانا روحی و بسیاری از امثال او، در عصر او وجود داشته‌اند که در آیندهٔ نزدیک همانند اخگرهای زیر خاکستر می‌توانند آتش خاموش زبان و ادبیات فارسی را مثل گذشتهٔ دور شعله‌ور سازند.“ (۱)

دکتر حسن انوشه می‌نویسد:

”روحی به زبان و ادبیات عربی و فارسی چیرگی تمام داشت و به هر دو زبان شعر می‌سرود، وی اشعار وصفی عشقی، انتقادی و اخلاقی پرمغزی دارد و در انواع شعر از غزل، قصیده، قطعه، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، رباعی، مثنوی و فرد دست داشت... در شعر فارسی پیرو سبک متقدمان است.“ (۲)

”مولانا اصغر علی روحی مردی بود بسیار دوست‌داشتنی، عالمی توانا، فاضلی اجل، خطیبی توانمند، پژوهشگری بيمانند، نویسنده‌ای چیره‌دست، استادی مؤفق و صوفی با صفایی بود... مرحوم روحی اغلب به فارسی شعر می‌گفت و گاهی به عربی نیز ابیاتی می‌سرود.“ (۳)

محبت و ارادت وی به اهل بیت کرام و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز یکی از جنبه‌های مهم شخصیت روحی است.

”مولوی اصغر علی روحی... شعر فارسی به خوبی هرچه تمامتر می‌گفت. دیوانش دارای قصایدی است که به روش استاد سخن انوری سروده است.“ (۴)

”او یکی از دانشمندان ادب شناس و محقق نامدار زمان معاصر است که تتبعات تاریخی و اسلامی وی از لحاظ صحت و دقت زبان زد همه فضلاء و ادبای معاصر و هر یکی در زمینهٔ خود بدیع و بی‌همتا است.“ (۵)

”استادی وی در قصیدهٔ مُسَلَّم است. قصاید وی، چه از نظر قالب و چه از لحاظ محتوی، به اندازه‌ای قوی است که او را بدون تردید می‌توان بزرگ‌ترین قصیده‌سرای شبه‌قاره بعد از خسرو، فیضی، بیدل و غالب نامید. قصایدی که به مدح حضرت پیغمبر اکرم ﷺ سروده

است، از آثار طرازِ اوّل وی محسوب می شود، والحق سزاوار آن است که وی را ”حَسَنِ شَبِیه قاره“ بگوییم... در قصاید دینی و ملّی و اخلاقی چنان خلاقیت را نشان می دهد که شعروی به درجه سهل ممتنع می رسد و هیچگونه اثری، جز به ندرت، از تکلف و تصنع ندارد. این قصیده ها نمونه اعلای فصاحت و بلاغت است.“ (۶)

کلیات روحی دارای مطالب متنوعی است. گوناگونی مضامین در شعروی به حدّی است که باید از آن ستایش شود. مهم ترین موضوعات کلیات روحی، مطالب دینی و مذهبی، اخلاقی، حکمی، عرفانی، خمریه، شکوائیه، رثاییه، فخریه و جز آن است.

روحی درک می کند که همه خواری و پستی اخلاقی مسلمانان نتیجه مهجوری از قرآن است، ما دعوی مسلمانی می کنیم و حال آنکه قرآن را پس پشت افتاده ایم:

دیر باز است که قرآن پس پشت است مرا

بر در کعبه بدین شیوه مسلمان رفتم (۷)

وی عقیده ای دارد که بدون قرآن در این صحرای هستی، بقای مارا خبری نیست:

درین صحرای حیرت خیز هستی

بقای نیست جز قرآن پرستی (۸)

روحی به سرودن نعت پیغامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و مناقب ائمه اطهار و اصحاب پیغمبر ﷺ علاقه شدیدی دارد. در قصاید نعت، دلبستگی و صمیمیت روحی با ذات والا صفات رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم آشکار است. روحی عاشق رسول ﷺ است می گوید که این فیض نعت پیغامبر اکرم ﷺ است که در گلشن فصاحت، خامه اش گل افشانی می کند و مثل حَسَن بر آن می نازد:

ز نعت تست که در گلشن فصاحت من

به شاخ خامه کند گل گل افشانی

ز روی نعت تو امروز در بسیط زمین

مرا رسد که به نازم به فخر حَسَنانی (۹)

آنهایی که منکران سنت هستند، روحی برآنان به سختی ایراد می گیرد و می گوید که
چنین کس را بهره از زندگی اش جز به لعنت زمین و زمان نیست:
آن یکی بد گهر زبی ادبی
شد عدو محمد ﷺ عربی
تخم کین کاشتش به کشت جنان
حاصلش لعنت زمین و زمان (۱۰)

روحی از فلسفه، دوری داشتن را نصیحت می ورزد زیرا که فلسفه پس از مرگ برای
انسان هیچ سودی نمی دهد فقط ایمان به قرآن وی را فایده خواهد داد:
علمی که پس از مرگ نداری همراه
بگریز از آن علم که افتی در چاه
ایمان صحیح آر به دست از قرآن
زنهار ز فلسفه که باشی گمراه (۱۱)

همراه به قرآن ارزش و اهمیت و ضرورت سنت پیغامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم
هم برای راحت و کامرانی لازم است:

قرآن که بود رحمت حق را نامی
سنت که بود زباده عرفان جامی
این را به ادب گیر که راحت بینی
آن را به همه شوق که یابی کامی (۱۲)

روحی اگرچه شاعر سیاسی و اجتماعی نیست اما فکر و جهان بینی اش باعث شده که
او را در ردیف شاعران اجتماعی بدانیم مضامین شعرش مستقیماً درباره آزادی میهن، بیداری ملت
و میهن پرستی نیست اما وی در شعرش به طرف پستی اخلاقی مسلمان عصر خویش در قصیده
”ملت آشوب“ آنقدر به سختی انتقاد تجسیم نموده است که نشانگر میهن پرستی اش می باشد.
به نظر روحی وضع مسلمانان طوری شده است که کفر هم بر اسلام و مسلمانان می
خندد مسلمانان امروز با شریعت هیچ سروکاری ندارند، هوای نفس بر آنها چیره شده است و در

نتیجه اش حدود الله را معطل ساخته اند:

خدا را ای مسلمانان نظر بر حال دین آنی
که کفر امروز می خنندد بر اسلام مسلمانی
مسلمان اند لیکن با شریعت نیست شان کاری
ملك از ناسپاسی های شان دست و زنخدانی (۱۳)

وی می بیند که سعی و کوشش در میان مسلمانان امروزه مفقود شده است و آنها پی
کسب معاش گدایی می کنند و به دزدی و عصمت کشی گراینده شده اند و از هر گونه معایب
گرفتار شده اند:

پی کسب معاش اینک مسلمان بر سه صنف آمد
گدا و دزد و عصمت کش ز رخت شرم عربانی
ربو و رشوت و غصب و قمار و دزدی و گدیه
و جوه مکسب یاران بحل کن چشم گریانی (۱۴)

این نتیجه دوری از دین و مکر و حیلۀ تمدن غرب است که پسران از ادب و احترام بی
بهره هستند و دختران از حجاب و حیا عاری شده اند:

ز شیرین کاری تهذیب ملت تلخ شد بر ما
حجاب چهره جان شد غبار ظلمت افشانی
نه آیین ادب بینی در ابناء الکرام اصلا
نه انداز حیا در دختران قوم خزیانی (۱۵)

امروز مسلمانان، احکام شریعت را پس پشت افتاده اند و غیرت و حمیت آنها را خبری
نیست و زنا جزو تمدن آنان گردیده است و اگر کسی در این مورد آنها را منع می کند وی را
با دست و گریبان می شونند:

چه می پرسى که غیرت خود کجارت از مسلمانان
بلاد الله شد معمور از الحاد و کفرانی

زنا جزو تمدن گشت و تهذیبش روا دارد
 نباشد منکرش جز قلیتانی جفت خسروانی
 اگر باور نمی داری بیات را راست بنمایم
 شمار بجگان بی پدر برطرف بستانی
 کسی گر در پی منعش در آید از ره غیرت
 نخواهد دید جز هنگامه دست و گریانی (۱۶)

در قصیده "ملت آشوب" روحی بر حال زار مسلمانان نوحه و گریه می کند و در این گونه موارد زبان اشعارش خیلی تند و تیز می شود و خود روحی احساس این تلخی را دارد، می گوید:

اگر تلخ است حرف من مرنجان خاطر خود را
 کجا دیدی گلی بی خار در صحن گلستانی (۱۷)
 وی به ما ترغیب به ذکر الهی می دهد تا دولت جاوید نصیب ما شود:
 به ذکر الله گرا گر دولت جاوید می خواهی
 که ذکر الله آمد نردبان بانگ رضوانی (۱۸)

نظر استاد دکتر ضیاء الدین سجّادی، استاد بزرگوار زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه تهران، درباره قصیده "ملت آشوب" روحی خیلی مؤید مطلب است:

"در این قصیده به متظاهران و واعظان و مفتیان ریاکار و متظاهر و طریق دعوت و وعظ و دینداری آنان حمله شده، و شاعر ضمن آن به وضع و رفتار طبقات مختلف مردم نیز اشاره کرده و همه را به باد انتقاد و عیب جویی گرفته و صفات و عادات و رفتار و دور ماندن آنان را از دین و اخلاق و دستورهای شرعی یاد آور شده است... بسیاری از ابیات قصیده "ملت آشوب" استوار و عمیق و پرمعنی است و از قدرت طبع گوینده حکایت می کند. این قصیده هم مانند هر شهر آشوب دیگر می تواند منبع و مأخذ خوبی برای تحقیق در وضع اجتماعی و اخلاقی افراد جامعه و مردم باشد و حال و روز مردم روزگار را نمایاند..." (۱۹)

نظر استاد ارجمند دکتر سید جعفر شهیدی [مدیر مؤسسه لغت نامه دهخدا، دانشگاه

تهران] در مورد قصیده "ملت آشوب" و "ارمغان احباب" اهمیت شایانی دارد:

"قصیده" "ملت آشوب" و "ارمغان احباب" را که رشحه ای از طبع فیاض فاضل ارجمند و سخن سرای دلپسند علامه اصغر علی صاحب روحی است... دریافت داشته. هر دو قصیده را با شوقی تمام خواندم و در ذهن من اثری عمیق به جای نهاد. ابیات آن دارای مضمونی بلند است و حکایت از طبعی پرشور و ایمان راسخ و اعتقادی جازم می کند در سطور و کلمات آن تخلّق و شیفتگی به دین مبین اسلام متجلی است و خواننده را مجذوب معانی لطیف دینی و عرفانی می سازد. (۲۰)

بیشتر از قصاید روحی دارای مطالب دینی و اخلاقی است. او هیچگاه دام خیالبافی را نمی گستراند و به منظور ابراز علم و فضل و قریحه شاعری دنبال "شعرسازی" نمی گردد. منتهی شعرش بیشتر نمونه ای از سبک عراقی به نظر می رسد تا سبک هندی. روحی از سیاست کشور خود به خوبی آشنا است و می بیند که مسلمانان از دست "حزب کنگره" فریب می خورند ولی حال آنکه "کنگره" برای آسیب رساندن به مسلمانان کار می کند لذا روحی به مسلمانان نصیحت می کند که از دست این "کنگره" پی تخریب خویش مکشید:

ای مسلمانان مکشید از پی تخریب خویش
خاصه هنگام عناد چرخ گردان الحذر
می زند این کانگرس خود راه بهبود شما
الحذر ای دوستان از مکر شیطان الحذر (۲۱)

روحی نقش "کنگره" در سیاست هند خوب پی برده است لذا در مذمت آن می گوید:

در لباس دوستی شمشیر بر گردن نهی
رحمی ای پیر فلک بر ناتوانان الحذر
روحی دل خسته را زین بیش گفتن سود نیست
خس به دندان گفته ام ای مهربانان الحذر (۲۲)

زمان روحی، زمان استعمار انگلیس بود وی می بیند که استکبار و استعمار جدید انگلیس سعی نموده است تا مسلمانان شبه قاره را از دین بیزار نماید و از اسلام دور کند روحی به شدت انتقاد به انگلیسان می کند:

همچو انگلیز نیست ناهنجار
فتنه خفته را کند بیدار
آن جفا پیشه و وفا دشمن
دین و ایمان فروش بهر وطن
نقض عهد است شیوه انگلیز
افتراء و دروغ و بهتان نیز (۲۳)

حقیقت انگلیسیان بر روحی آشکار شده است لذا از فریب کاری و شیرین بیانی آنها را، به مردم هند نشان می دهد وی می گوید که از دست جور این انگلیسیان ربع مسکون نالان است:

قول شان دلفریب و شیرین است
فعل شان جمله لعن و نفرین است
آنچه گفتم ز راه تجربه دان
شاهد این مقال خلق جهان
گر پسند دلت نمی آید
راستی را دگر کسی باید
گفتمت راست تا شوی آگه
زین چنین قوم ای معاذ الله
ربع مسکون ز جور شان نالان
روز و شب دست بر خدای جهان (۲۴)

روحی می بیند که بادتند تمدن غرب بر تمدن یثرب چیره شده نژاد نو را به پستی می گراید و گلشن حق را ویران می سازد، وی به بانگ دهل در مخالفت غرب اعلام می نماید:

باد تند تمدن مغرب
 چیره شد بر تمدن یثرب
 دین حق بود گلشن خندان
 گشت ازو دستبرد او ویران
 از گل تر دران نماند نشان
 خارُئن رست جای گلبن آن
 مغرب ای لعنت خدا به زمین
 عالمی از تطاول تو حزین
 گشت اقصای عالم از تو خراب
 کنت للعالمین شرّ ماب (۲۵)

در افکار و اشعار روحی هدف اصلاح جامعه پنهان است وی دلی دارد که پُر از غم
 ملت است وی می خواهد که قوم وی بر حال زار خود ترحم کند و از تن آسانی احتراز کند:

به حال زار خود ای قوم گر نه بخشایی
 فلك به بین که در آمد به رسم ثعبانی
 نماند حیلۀ دیگر ترا ز چرخ محیل
 مگر که از ره غفلت عنان به پیچانی
 دلی بیار و قدم در ره کمال بنه
 دگر محسپ به خواب خوش تن آسانی
 غمی که جز غم قوم است هرزه می خوانش
 دلی پُر از غم قوم است عرش رحمانی
 دلی که پر ز غم قوم نیست زنده مباد
 تو کم زنش که خدایش نخواند ایمانی (۲۶)

روحی عقیده ای دارد که دلی که برای دیگران و خاصه برای قوم خود نمی سوزد آن را

از نسل انسانی نمی توان گفت:

به خسته حالی قوم ار دلت نمی سوزد

ترا که گفت که از دودمان انسانی (۲۷)

گزیده ای مختصر از کلیات وی نقل می گردد تا موضوعات شعرش روشن شود و نیز

کمال هنرش آشکار گردد:

حمد:

ای به راهش پیک دانش عاجز از رفتارها

تر زبانی خشک شد در و صفش از گفتارها

از عدم می آورد صد نقش رنگین در وجود

رنگ بست حیرت اینجا دانش خوش کارها

اختیار اوست تا خود هرچه خواهد آن کند

کیست کش باشد برو اقرارها انکارها (۲۸)

در وصف قرآن:

طینت ما را که از قرآن محمّر ساختند

خلعت زیبای سنت راست در بر ساختند

نسبتی دارد به قرآن سنت خیر البشر ﷺ

زان میان هر دو ربط شیر و شکر ساختند

ای کتاب الله ای کز آفتاب حجت

ظلمت آباد جهان جان منور ساختند (۲۹)

درین دریای ژرف نیستی آب

جباب این جمله قرآن گوهر ناب

به نام ایزد عجب دلکش کتابی

کز و باجنّ و انسان شد خطابی

به فرمان خداوندش نبشته
 به لوح خاطر احمد علیه السلام فرشته
 به ترتیبی که بُد در لوح محفوظ
 کرامت کرد و مارا ساخت محظوظ
 که تا راه حق از باطل بدانیم
 ز خود سوی خدا مرکب برانیم (۳۰)

نعت:

ای که نژاد دیگری مادر گیتی از بشر
 منقطع آمده به تو سلسلهٔ پیمبری
 آرزوی پیمبری بعد تو خردماغی است
 روبهٔ حیل ساز را می نسزد غضنفری
 فاتحة الكتاب حمد فاتحة الوجود تو
 نام ترا ازین جهت حمد نمود مصدری (۳۱)
 شها تویی که به قرب جوار رحمت حق
 شدی به مرکب اسرای بعبد ز حرام
 شها تویی که به ابطال دعوی کفار
 خدای خواست به شق قمر ترا اکرام
 شها تویی که به تصدیق دعویت برخاست
 لسان ضبّ به حجّت به ایزد منعم (۳۲)

مناجات:

الهی باده عشق بلا خیز
 ز جام معنیم در کام جان ریز
 ز هر چه جز تو پیش آید گریزم

به درد تو سرشك از دیده ریزم
 ز دل گرمی بسوزان سینه من
 به خورشیدی برآر آینه من
 دل پرورده دردم عطاکن
 ز هر دردش به درد خود دواکن (۳۳)
 الهی سینه آتش فشان ده
 دران سینه دل جنت نشان ده
 بنه بر دل ز سوز عشق داغی
 حریم سینه را روشن چراغی
 ز هر موی که برتن آفریدی
 روان کن چشمه خون شهیدی
 مرا با منزل جان آشنا کن
 در بیگانه بر بیگانه واکن (۳۴)

مناقب:

به میدان وفا مثل حسین ابن علی باید
 که دامن رضا نگذاشت با صد اضطراب اینجا (۳۵)
 گرچه کورم از طریق زهد ای مولای من
 خاک پای اهل بیتم دیده بینا ساخته (۳۶)

اخلاق:

به گیتی بجز نام نیکو نماند
 خوشا کو درین باغ نخلی نشانند
 سواری همان به که مرکب براند
 شبانگاه خود را به منزل رساند

مکن گوهر پاک خود را پلید
 که سر رشته عمر شد ناپدید (۳۷)
 به خیر کوش اگر می توانی ای نادان
 که در زمانه ترا یادگار خواهد بود
 به جمع مال طمع در میند از خست
 که روز حشر ترا شکل مار خواهد بود
 تو شرم دار ز کار بدان که روز جزا
 گناهگار بسا شرمسار خواهد بود (۳۸)
 چشم بهی مدار بیازرده ای اگر
 باری به عمر خویش دل مادر و پدر
 آزار شان مجو که به دنیا و آخرت
 جز حسرت و وبال نه بینی دگر ثمر (۳۹)
 یزدان چو ترا داد زروسیم بده
 با بیکس و محتاج یک و نیم بده
 داری و نه بخشی و نگه می داری
 ای بی خبر از مزده حم بده (۴۰)

عرفان:

پاک کن آیینۀ دل را ز زنگ رنگ غیر
 جلوه دارد تا به چشمت نوروجه کبریا (۴۱)
 پای لغز است سر قُلَّه قاف توحید
 من چو سیمرغ زدم بال و پرافشان رفتم (۴۲)
 شهود ذات بر ذات از ره اجمال و تفصیل است
 مر این رمز خفی در کشف سر کن فکان بینی (۴۳)

خود کیست که در کوی تواش کاری نیست
واندر غم عشق تو دل افگاری نیست
آنکس که ترا خواست هم آغوش تو شد
وانکس که خودش خواست و را باری نیست (۴۴)
رازی که نهان است و نهان خواهد بود
سر بسته به هر پیرو جوان خواهد بود
حیرت همه حاصل خرد خواهد ماند
حسرت دم واپسین به جان خواهد بود (۴۵)

شکوائیه:

فغان ز دست ستم های چرخ سفله نواز
که حفظ عهد ندارد ز سست پیمانی
تفو به روی توای چرخ ناسپاس تفو
که می خری به خزف پاره گوهر کانی (۴۶)
شاعری در روزگار ما بود ننگ کمال
وز برای رفتگان شد نردبان برتری (۴۷)
دیوار هند از نسناس سیرت مردم آباد است
به جز مُشتی کجا جز سفله طبع قلتبان بینی (۴۸)
ز ناهنجاری عادات قوم از من چه می پرسی
شمار شوره پستی های شان را نیست پایانی (۴۹)

رثاییه:

دگر آوازه شیون ز بزم عیش جان برخاست
چو آن شمع شبستانم به ناگه از میان برخاست
عنان صبر دیگر از کف اندیشه بیرون شد
چو آن سرمایه آرام جانم از جهان برخاست

دگر تیر غم اندر سینه به نشست آنچنان کزوی
 ز سر سودا برون رفت و ز دل راز نهان برخاست
 مگر خوننابه دل ز آتش غم بر سر جوش است
 که مژگان از ره سیلاب چشم خونفشان برخاست (۵۰)

فخریه:

روحی، خرد گواه که فکر رسای من
 در جستجوی بکر سخن تاکجا نرفت (۵۱)
 سر آمد چون زمان نغز گویان
 به بزم، امروز، روحی هم سنائی است (۵۲)
 از گران سنگی احسان کسی خم نشوم
 بار آزادگی خویش به گردن دارم (۵۳)
 آزادم از تعلق دیرو حرم به دهر
 و ر صد زنند طعنه مرا شیخ و برهن (۵۴)
 مولدم شد تیره خاک هند و از دم های گرم
 در خراسان سوختم از رشک روح انوری
 هند را فضلی زیونان بیشتر بنهاده اند
 تا گرو برداست نظم من ز نظم هومری
 چون به میدانم نمی آید کس از ایران برون
 تا کرا باشد به هندم دستگاه همسری (۵۵)

در وصف میهن خود:

دلم از صحبت لاهوریان بگرفت ای روحی
 به شوق گلشن کشمیر گویی می طپد جانم (۵۶)
 از هر در کمال هنر طرح تو فگند

قصر بلند علم به پنجاب شد پیا (۵۷)

شادباش ای ملک پنجاب ای که خاک پاک تو

با فلک پهلوی زند ایدر زروی افتخار (۵۸)

پاورقیها و کتابشناسی:

۱- معین نظامی، دیوان روحی [غزلیات فارسی]، دانشکده خاورشناسی، دانشگاه پنجاب لاهور، ۱۹۹۵ م، صص

۱۹-۱۸

۲- انوشه حسن، دانشنامه ادب فارسی، در شبه قاره، بخش چهارم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ

و انتشارات، ۱۳۷۶ ص ۱۲۸۶

۳- معین نظامی، دیوان روحی [غزلیات فارسی]، ص ۲۵

۴- عبدالرشید، خواجه سرهنگ، تذکره شعرای پنجاب، کراچی، ۱۹۸۱ م، ص ۱۶۱

۵- سبط حسن رضوی، دکتر سید، فارسی گویان پاکستان، ج ۱، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و

پاکستان، ۱۳۹۴ ه ق، ص ۲۶۲

۶- معین نظامی، دیوان روحی [غزلیات فارسی]، ص ۳۱، ۷- کلیات روحی دفتر اول، ص ۸۲۶۲- همان، ص ۳۹۹،

۹- همان، ص ۲۹۶، ۱۰- همان، ص ۴۲۵- ۱۱- کلیات روحی دفتر دوم، ص ۵۹، ۱۲- همان، ص ۵۷، ۱۳-

همان، دفتر اول، ص ۳۳۰، ۱۴- همان، ص ۳۳۲، ۱۵- همان، ص ۳۳۴، ۱۶- همان، ص ۳۳۵، ۱۷- همان، ص

۳۳۷، ۱۸- همان، همانجا ۱۹- همان، صص ۳۳-۳۲، ۲۰- همان، صص ۳۳-۳۲، ۲۱- کلیات روحی دفتر اول، ص

۲۲۳، ۲۲- همان، ص ۲۲۶، ۲۳- همان، ص ۴۱۴، ۲۴- همان، همانجا، ۲۵- همان، ص ۴۲۶، ۲۶- همان، ص

۳۰۰، ۲۷- همان، ص ۳۰۱، ۲۸- همان، ص ۵۹، ۲۹- همان، ص ۲۰۸، ۳۰- همان، ص ۳۹۹، ۳۱- همان، ص

۳۲۰، ۳۲- همان، ص ۲۵۴، ۳۳- همان، ص ۴۰۹، ۳۴- همان، ص ۴۱۶، ۳۵- همان، ص ۱۹۵، ۳۶- همان، ص

۲۸۱، ۳۷- همان، دفتر دوم ص ۱۶، ۳۸- همان، دفتر اول ص ۲۰۶، ۳۹- همان، ص ۲۲۶، ۴۰- کلیات روحی

دفتر دوم ص ۸۱، ۴۱- همان، دفتر اول ص ۱۸۵، ۴۲- همان، ص ۲۶۱، ۴۳- همان، ص ۲۷۶، ۴۴- همان،

دفتر دوم ص ۵۷، ۴۵- همان، ص ۶۷، ۴۶- همان، دفتر اول ص ۲۹۷، ۴۷- همان، ص ۳۱۲، ۴۸-

همان، ص ۲۷۷، ۴۹- همان، ص ۳۳۷، ۵۰- همان، ص ۲۰۰، ۵۱- همان، ص ۲۵، ۵۲- همان، ص ۲۸، ۵۳-

همان، ص ۲۶۰، ۵۴- همان، ص ۲۷۰، ۵۵- همان، ص ۳۰۳، ۵۶- همان، ص ۳۱۲، ۵۷- همان، ص ۱۵۷، ۵۸-

همان، ص ۱۸۸